

متن پیاده سازی شده درس خارج روش شناسی استنباط احکام فقه پزشکی

جلسه هجدهم مسلسل 1398 - 1400

جلسه چهارم سال 1399 - 1400 (3 آبان 1399)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

قال الامام ابو محمد العسكري عليه السلام اوصيكم بتقوى الله و ادامة التفكير فان التفكير ابوكل خير و امه

من تسليت عرض مي كنم مناسبت ايام را فردا شهادت امام عسكري عليه الصلاة و السلام هست؛ و با نگاهی ديگر بايد تبريك گفت شروع امامت امام زمان عليه السلام را

حضرت در روايتي كه مرحوم ورام در مجموعه اش نقل مي كند، من و شما را و همه انسانها براي همه زمان ها و مكان ها دعوت مي كنند به دو چيز؛ تقواي خدا و ادامة التفكير، اين كه انسان دائم التفكير باشد؛ تفكر د رواقع اعمال اقتضاي عقل است؛ يعني اگر بگويند تفكر را معنا كنيد بايد همين را بگويم.

جمله زيباست مي گویند پدر و مادر هر خیری و بنیان هر نیکویی، تفکر است و استفاده از عقل است یعنی اندیشیدن و عقل را به کار انداختن می شود تفکر... خیلی وقتها انسان گرفتاری هایش از همين است؛ اگر نگويم همه گرفتاریهايش از همين عدم تفكر است؛ و همه سعادتهايش د رسايه تفكر است؛ گاهی وقتها افراد به اصطلاح می خواهند دين را فهم كنند، گویا عقل را به مرخصی می فرستند!! و در فراغ و در خلا عقل می خواهند دين را فهم كنند يا وقتی می خواهند دين را تبليغ كنند هيچ اقتضاي زماني و مكاني را در نظر نمی گیرند، در واقع عقل را در نظر نمی گیرند و بيان می كنند و چه مصيبتی از اين بالاتر! از اين جهت اگر بر ديگران فرض است، بر من و شما اشد فرائض و الزم اللوازم است كه د رفهم دين، عقل را کنار وحی قرار دهيم همان طور كه کنار عقل، وحی را هم بايد قرار دهيم. اين دو برادران عقل و نقل از هم جدا شوند، ضرر می زنند حالا ممكن است عقل ضرر نزنند اما نقل گاهی نقل نماند و خالی از اشكال نيست... اگر درست توجيه نشود و در يك نظام حلقوی و هرمی تفسير نشود، لطمات جبران ناپذیری وارد می كند، اوصيكم بتقوى الله و ادامة التفكير فان التفكير ابوكل خير و امه و اما درس....

بحثی داشتيم و مستحضريد، در كتب گذشتگان اصلا ادبيات ندارد، راجع به مذاق بود؛ اما ما در جلسه قبل سازكار دست يابی به مذاق را مطرح كرديم. و گفتيم كه چه راهكارهایی داريم براي رسيدن به مذاق از توهم مذاق در نشست قبل، يك راهكار بيان شد، اما راهكار دوم، سوم چهارم و پنجم

سازكار اول مطرح شد كه بررسی اسناد مبين مقاصد بود اما سازكار دوم: ادراك قطعی عقل است؛ يعني برخی وقتها افراد به مذاق می رسند در واقع عقلشان آن ها را هدايت کرده به اين مذاق...

لذا نتیجه می گیريم در مواردی مذاق، حضور دارد عقل قطعی هم حضور دارد و عند الدقة منشا خيزش مذاق، عقل است. كه همين جا، بگويم اگر عقل حضور دارد، يا اگر می شود عقل را آورد، چرا يك نهادی می آورد كه قابل بيان نيست؟ (نهاد مذاق) شما راحت بگويد... تبليغ اسلام لازم است يا نه؟ بسط احكام لازم است يا نه؟ هدايت مردم، با شرايطش لازم است يا نه؟ یکی از راه ها اين است كه نهج البلاغه را در اختيار آنان قرار دهيم... يا صحيفه و رواياتمان را بگذاريم... يا حتی قرآن را در اختيار آنان بگذاريم... می گوید كه اين ها را به هم ربط ميدهد؟ می گويم: عقل.....

میدانید خوبی عقل چیست؟ خوبی عقل هم این است که طرف مقابل هم میدانند همین نهاد را هم دارد، یعنی وقتی با عقل صحبت شود، طرف مقابل هم می تواند داوری کند، عقل مثل ادعای قرآن است؛ که اگر یک نفر گفت من این را از قرآن در می آورم، می گویم از کدام آیه، می گوید فلان آیه... اما وقتی پای مذاق می آید، گاه غیر قابل تعبیر است..

و اما راه سوم و سازگار سوم، نوشتیم مقایسه مورد مذاق با احکام شرعی دیگر؛ من اول مثالش را بزنم و بعد توضیح بدهم یادتان می آید شاید جلسه اول بود که از آقای خوبی نقل کردیم، که ایشان فرمود مقلد باید مرد و زن نمی تواند مرجع تقلید باشد؛ چرا؟ چون مذاق شارع را در این جا داریم که استفاده می کنیم که زن بیشتر از او تحجب و تسترو تصدی امور بیتیه خواسته شده نه حضور در خیابان و بانک و ... و بعد ادامه داد و گفت: کیف و لم یرض بامامتها للرجال فی صلاة الجماعة فما ظنک بکونها قائمة بامورهم و مدیره لشؤون المجتمع؛ و متصدية للزعامة الكبرى للمسلمین ؛ من می خواهم بگویم آقای خوبی در واقع دارد از یک حکمی در باب جماعت استفاده میکند از مذاق برای زعامت و مرجعیت ... به هر حال از این که خرج را از دوش زن بر میدارد و از این که بیان می کند که بهترین مکان برای زن، پستوی خانه است!... مجموعه این رفتارها ما را به یک مذاق می رساند. و در مجموع مثلا این که نفقه زن برعهده خودش نیست بلکه بر عهده شوهرش است، یا مخارج فرزندان بر دوش زن نیست، بردوش پدر است؛ یا امام جماعت ندارد برای مردان، این احکام مذاق درست می کند، مورد مذاق، مرجعیت زن است؛ این مورد را با سایر احکام شرعی مقایسه می کنیم، البته آن ها مستقیما دخالت در کار ما ندارد، ممکن است کسی بگوید امام نمی تواند باشد، مرجع می تواند باشد؛ ما هم در جای خود می گویم یا فرد به اولویت توجه می کند مثل آقای خوبی، یا لاقبل به نحو تساوی، و این جاست که باید حواسمان باشد که به قیاس کشیده نشود.

ما یک بحثی داریم و آن این که یک حکمی را از یک موضوعی به یک موضوع دیگر به طریق اولی یا به مساوات اما باید متوجه باشیم که این اسراع از یک حکم مذکور در یک دلیل به موضوع دیگری که مذکور نیست نباشد؛ شاید هم ضابطه آن را هم این قرار دهیم که اگر گمان داریم می شود قیاس منهی اگر قطع داریم می شود قیاس قطعی ... یا این که اصلا اسم قیاس را نیاوریم که اصلا برخی گارد نگیرند... پس یکی از راههای کشف مذاق و حل آن موردی که ما بحث و شک داریم، مقایسه با احکام دیگری است که به مساوات یا اولویت، حکم این واقعه را روشن می کند که اسم این را مذاق گذاشته اند. من اصراری ندارم که اسم این را مذاق بگذاریم، آقایان تعبیر به مذاق می کنند!

و اما مورد چهارم؛ خیلی دوست دارم دقت کنید، این مورد چهارم را اگر کسی موضوع یک پایان نامه قرار دهد، یا یک مقاله خوب؛ ظرفیت دارد مخصوصا از مباحث روز است ... ما بحثمان این است که گاهی از واکاوی، یا تحلیل یا بررسی پیامدهای یک حکم، ما استفاده مذاق می کنیم و بعد هم حکم یک واقعه را صادر می کنیم... به هر حال بحث روز است در جامعه نواندیش دینی یا روشنفکر دینی... در این گونه مجامع، این بحث مطرح است که آیا فقیه در وقتی که می خواهد رای دهد، آیا باید پیامد فتوایش را نگاه کند یا نه؟ یعنی خود این که پیامد این فتوا چه می شود، آیا باید جزء فرایند استنباط قرار گیرد یا نه؟ در واقع ما یک فرایند استنباط داریم، یک فرایند استنباط داریم و یک پیامد فتوا ... آیا فقیه پیامد فتوا را باید در فرایند بیاورد یا نه؟ ممکن است بگوید به من چه! من موظفم قرآن را نگاه کنم، سنت را نگاه کنم و عقل و اجماع را نگاه کنم... حالا این فتوا چه نتیجه ای دارد من کار ندارم!! یا این که نه ... فقیه باید نتیجه فتوا را هم نگاه کند. فتوا قابل اجرا و مطبوع باشد. مفسده بر آن مترتب نشود که اگر شود معلوم است که فرایند مشکل دارد؛ در مجامع روشنفکری وقتی می خواهند حمله کنند به حوزه ها از این راه وارد می شوند. و می گویند آقایان به پیامد فتوایشان توجه نمی کنند.

در بحثهای فقه سیاسی و اجتماعی توجه به روند تاثیرگذار است .. بحث ما این است که فقیه می آید پیامد یک حکم را در نظر می گیرد، و ممکن است اسم این را مذاق بگذارد، بعد بر اساس مذاق مساله مورد بحث را حل کند، من یک مثال برای شما بزنم، در کتاب جواهر ج 15، ص 196 بحث زکات؛ جناب فقیه جواهری مطرح می کند در بحث زکات؛ آیا علم به بلوغ لازم است یا نه؟ ممکن است فرد بگوید من علم به بلوغ ندارم و بر این اساس زکات بر من واجب نیست... چون زکات شرطش بلوغ است؛ درس هم خوانده باشد و بگوید چون شبهه، شبهه موضوعیه است؛ و مصداقیه است این جاست که میگویند فحص لازم نیست اصلا برای چه فحص کنند؟ به بیان روشن تر باید حساب کنند ببینند، چقدر دارد یا نه ... گندمش به نصاب رسیده یا نه ... در خمس آیا جلو افتاده یا نه؟ بگوید که اختبار لازم نیست؛ چون در شبهات موضوعیه، فحص لازم نیست، لذا من هم فحص نمی کنم ... و اگر مطمئن شدم جلو افتادم، به مقداری که یقین دارم، حساب می کردم... صاحب جواهر می فرماید در بلوغ ما کار نداریم،

اما در بحث اختبار برای حساب و کتاب، این جا یعنی چه؟

این جا می فهمیم که مقدمات واجب است. از جمله مقدمات این است که ببیند به حد نصاب رسیده است یا نه...نگوید این جا واجب مشروط است و تحصیل مقدمات بر من لازم نیست. چون در واجب مطلق است که تحصیل مقدمات لازم است. وقتی تحصیل مقدمات لازم نبود اگر خود علم آمد، این جا مقدمات حاصل شده است. بگوید ان مقدمات الوجوب لا یجب تحصیلها، ایشان می گوید درست نیست؛ این جور جاهها، از مذاق شارع می فهمیم که واجب است تحصیل مقدمات چرا؟ زیرا اگر بگویم واجب نیست، پیامد بدی دارد.... خیلی از واجبات این جاتعطیل می شود.... یا خیلی از زکاتها داده نمی شود. یا بسیاری از خمس ها داده نمی شود یا بسیاری از حج ها تعطیل می شود.... میدانید صاحب جواهر چه می کند؟ او می خواهد یک حکمی به وجوب اختبار بدهد، وجوب دنبال کردن، این وجوب را به مذاق مستند می کند و مذاق را به پیامد فتوا مستند می کند.... پس از پیامد یک فتوا مذاق به دست می آید و از مذاق یک حکم داده می شود. این است که نوشتن سازکار چهارم، واکاوی پیامد یک حکم است.

میرویم سراغ جلد 41 جواهر، ص 128 تا 130 یک بحث بسیار مهمی در قضا مطرح می شود، که البته مربوط به قضا نیست و مربوط به شهادت است. و آن، این است که آیا شاهد می تواند یا قاضی که می خواهد علم داشته باشد آیا علم او باید عن حس باشد، یا عن حدس قطعی هم کافی است؟ ممکن است کسی به قاضی بگوید من موردی را با چشم ندیدم اما یقین دارم، و ممکن است شخص عادل هم باشد اما از او قبول نکنند و بگویند برو دنبال کارت!... اما برخی گفته اند انحصار شهادت در شهادت قطعی بالحس، مشکل درست می کند یعنی این فتوا، پیامدش ایجاد اشکال است. تعبیر صاحب جواهر این است: قضاء ضرورة و... الحاجة اقتضا میکند توسعه بدهیم، اگر توسعه ندهیم این فتوا پیامدش مشکل ساز می شود. البته این را به شما بگویم که ایشان تعبیر به مذاق نمی کند. کلمه مذاق را به کار نمی برد اما اگر بین این صفحات را بخوانید در واقع از مذاق استفاده می کند

آقایان بحث ما در سازکار رسیدن به مذاق بود، گفتیم یکی از سازکارها پیامد فتواست اما به شما بگویم آن بحث جانی که به آن اشاره شد، از خود این بحث الزم است که کسی روی این کار کند. چقدر خوب است که شما الان جوانید و اوائل کارتان هست چنین مباحثی و عناوینی را یادداشت کنید.

الحمد لله رب العالمین